



13 دسمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی: اسرار نهفته شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة والدین به استناد "سراج التواریخ" (قسمت سوم)

(ادامه مبحث) - شهادت امیرحبیب الله خان - یک معمای لاینحل:

4 - روز کیپل Roos-Keppel کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال مغربی این نظر را تائید می‌کند که در قتل امیر توطئه وسیع درکار بود، اما به نظر او قتل توسط نصرالله خان به همکاری اعضای خانواده مصاحبان طرح ریزی شده بود. اگرچه نماینده سیاسی انگلیس در کابل با نظر کیپل موافق نبود و آنهم به این دلیل که اگر نصرالله خان و خانواده مصاحبان در قتل امیر دست میداشتند، آنها قبلاً برای کنترل اداره امور در کابل که در آنوقت بدست امان الله خان بود ترتیبات می گرفتند. (زمانی ...، صفحه 34)

5 - فضل غنی مجددی در کتاب "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929" به استناد چندین مأخذ شرحی در باره ترتیبات امنیتی امیر در آنتشب قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر در وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساختند: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه دوم را فرقه "رکابی" تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسرکاکای محمد نادرخان بود و حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمد شاه خان پسرکاکای محمد نادرخان بود. در پهلوی این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادرخان قوماندان اعلی نظامی بود.» مجددی در ادامه می نویسد: «از خلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهارهزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیرعبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.» فضل غنی مجددی با تعجب از خود می پرسد که: «با این قوای بزرگ و امنیت قوی چگونه شخصی توانست در ساعت سه بجه و 20 دقیقه شب 20 فبروری 1919 داخل خیمه امیر شود و بدون اینکه حاضرباشان داخل خیمه احساس نمایند، امیر را به قتل برساند و باز با وجود صدای تفنگچه بتواند به آرامی از خیمه سلامت خارج شده ناپدید گردد؟»

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ



کابل - 1912م: صف اول نشسته (از چپ به راست): محمد عزیز خان (پدر داؤد خان)، سردار محمد یوسف خان (پدر نادرخان)، سردار محمد آصف خان (کاکای نادر خان)، محمد سلیمان خان (پسر کاکای نادر خان)، محمد نادرخان، صف ایستاده (از چپ به راست): شاه محمودخان، محمد هاشم خان، احمدشاه خان (پسر محمد آصف خان)، شاه ولی خان و محمد علی خان (برادر نادرخان)

6 - لوئیس دوپری Louis Dupree (افغانستان شناس مشهور امریکائی) در کتاب قطور خود "Afghanistan" راجع به توطئه قتل امیر حبیب الله خان می نویسد که: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد می کنند که یک قاتل بنام "مصطفی صغیر" را استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در 1922 در انقره ضمن اقرار به دیگر جنایات خود، اعتراف کرد که امیر حبیب الله را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتاترک خواهان عفو او شد.» دوپری علاوه میکند که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد که از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده صاحبان (از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان)...» (دوپری، لوئیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437)

7 - میر محمد صدیق فرهنگ نیز اعتراف فوق الذکر "مصطفی صغیر" را که قتل امیر حبیب الله خان را به هدایت اداره جاسوسی بین المللی انگلستان انجام داده بود، در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" تذکر داده است و اما به آن رویداد و اعتراف قاتل باور ندارد؛ به این دلایل که می نویسد:

«قرائن مختلف علیه این روایت موجود است، یکی اینکه هیچ کس در دربار و حوالی آن از وجود چنین شخص و حتی شخص مجهولی که بعد از حادثه قتل مفقود شده باشد، اطلاع نداده است و ورود یک شخص بیگانه به اردوگاه و خیمه امیر و فرار موفقانه او پس از ارتکاب به سوء قصد اگر کاملاً محال نباشد، لااقل دور از احتمال است. قرینه دیگر و قویتر اینکه وی [مصطفی صغیر] مدعی است که این عمل را به هدایت دستگاه جاسوسی انگلستان انجام داده، درحالیکه دستگاه مذکور و حکومت برتانیه که به منزله کارفرمای او بود، هیچگونه منفعتی در کشتن و از بین بردن امیر نداشتند، زیرا

د پانو شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

امیر حبیب الله خان در جریان جنگ با وجود فشارهای مختلف و مشکلات زیاد، بیطرفی افغانستان را که فائده آن بیشتر از همه به انگلستان میرسید، حفظ نمود. «فرهنگ در ادامه می افزاید که: «بادرنظر گرفتن دلایل فوق، به احتمال قوی میتوان گفت که قتل امیر در اثر توطئه دربار و به دست یک نفر عملی آن صورت گرفته که طرح کننده آن غالباً امان الله خان و مادرش علیا حضرت و اجراء کننده آن شجاع الدوله بوده است.» (فرهنگ، میرمحمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد سوم، چاپ پشاور، صفحه 480)

در این ارتباط باید گفت که جای شک نیست که بدون دست داشتن یک عده درباریان، حادثه قتل امیر با وجود چند دریند قوای محافظ و امنیتی که در اطراف خیمه امیر حلقه بسته بودند، آمدن قاتل از بیرون و بعد فرار آن بدون مشکل از امکان بعید به نظر میرسد، و اما اینکه شخصی مثل "مصطفی صغیر" گماشته انگلیسی به کمک عده ای از درباریان به سهولت در داخل خیمه رهنمائی شده و بعد از قتل همچنان زمینه فرار او مساعد شده باشد، ناممکن نمیباشد.

از نظر تاریخی عین واقعه در مورد شهادت وزیر محمد اکبر خان رخ داده است که ذکر آن در اینجا یک خاطره مشابه را تداعی میکند. داکتر بشیراحمد زکریا در کتاب "شهزاده افغان و من" از قول "جوسیا هرلان" Josiah Harlan امریکائی که شخص مقرب دربار امیر دوست محمد خان بود و امیر او را بنام "فیتز صاحب" خطاب می نمود و با شهزاده اکبرخان دوستی نزدیک داشت، چنانکه او وزیر اکبرخان را در سفر جلال آباد همراهی میکرد، جریان شهادت وزیر موصوف را با این شرح گزارش داده است:

«به روز سوم اقامت در جلال آباد شهزاده اکبرخان دچار تب تکان دهنده ملاریا نوبتی شد. اکبرخان و اطرافیانش به اجازه پدر [امیردوست محمد خان] سفر خویش را عاجل بطرف کابل آغاز کردند... در مسیر راه در لغمان درجه تب ملاریای چهار روزه وی آهسته آهسته پائین آمد. بتاريخ 29 دسمبر سال 1846 یک طبیب هندی ناگهان بدون اطلاع قبلی به کمپ ما رسید. وی گفت که یک پیغام رسان امیر به وی گفت که خود را زودتر به کمپ شهزاده اکبرخان رسانده و خدمت طبی خود را عرضه کند... هرکدام ما در کمپ رسیدن طبیب هندی را خیرمقدم گفتیم. در نیمه شب طبیب نامبرده به بی بی جان [خانم وزیر اکبرخان] و دو نفر دیگر گفته بود که آنها باید اتاق را ترک کنند تا به مریض یک تعداد تابلیت بخاطر کاهش تب وی بدهد و آرام بخوابد... بنابراین ما اتاق را ترک کردیم و بخاطر خوابیدن به اتاق های خود رفتیم. در اولین لحظات صبح بود که شیون و گریه جیغ آسای بی بی جان همه را از خواب بیدار ساخت که میگفت: "وزیر من مُرد، قهرمان من مُرد...". بعد از شنیدن و معاینه بدن شیخ و راست شهزاده، من و سلطان جان [سردارسلطان احمد خان برادر زاده امیر] بلادرنگ پرسیدیم که طبیب هندی کجاست. نوکران جواب دادند که سر و کله موصوف نه درخانه و نه درباغ دیده میشود. عساکر بیرون کمپ نیز بعد از تفحص و جست و جو در حویلی و باغهای مجاور گزارش دادند که طبیب هندی را در هیچ جا پیدا نکرده اند. من به معیت یک گروه محافظ نیرومند و یک تولی سواره نظام بطرف جلال آباد رفتم، این همان راهی بود که به تصور من طبیب هندی محتملاً گرفته باشد. ولی وقتی که به جلال آباد رسیدم، امیر را قبل از قبل از مرگ فرزندش مطلع ساخته بودند. امیر با روی دراز خاکستری رنگش طبق تعارف و مهربانی همیشگی با صدای مرتعش و چشمان نمناک مرا به حضور پذیرفت و آهسته در گوشم گفت: "بلی از مرگ فرزندم خبر شدم". از من پرسید که چگونه و چه واقع شد، برایش گفتم که شهزاده از تب ملاریای خود روبه بهبود

نهاده بود که طبیب هندی از کابل رسید و گفت که بالآخر امر امیر به اینجا فرستاده شده است. ما به حرفش باور کردیم و همان شب اکبرخان را با او رها کردیم، ولی فردا از مرگ اکبرخان خبر شدیم و دیدیم که طبیب فرار کرده است. به باور ما طبیب هندی به اکبرخان گولی زهرآلود داده و بدینگونه او را به قتل رسانیده و خودش در تاریکی همانشب فرار کرده است... امیر دوست محمد خان صدایش را با اضطراب شدید بلند کرده گفت که: آه خدایا! چه مصیبتی! نه! واضح است که من نه از اینجا و نه از کابل کدام طبیب را فرستاده ام! چطور خودت، رفقاییش و برادرانش بالای طبیب نا شناخته اعتماد می کنی و در نیمه شب او را با طبیب ناشناخته رها کردید؟! شک نیست که برتانویها سرانجام انتقام قتل سرویلیم، سر الکسندر و نابودی لشکر را با استخدام و تطمیع این طبیب گرفتند...» (زکریا، داکتر بشیر احمد: "شهزاده افغان و من"، ناول تاریخی، مترجم: رحمت آریا، کابل، 1393، صفحه 257 تا 260)

قرینه دوم مرحوم فرهنگ مبنی بر اینکه موجودیت امیر به حیث دوست به منفعت انگلیس ها بود و آنها از قتل امیر منفعتی نداشتند، لذا او دست داشتن انگلیس را در قتل امیر نفی میکند. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در بازی شطرنج سیاسی، انگلیسها همیشه یک و یا دوچال بعدتر را فکر میکردند یعنی آنها از اینکه امیر در داخل دربار و نیز در بین مردم محبوبیت خود را به دلالتی که فوقاً ذکر شد، از دست داده بود و هر آن خطر قتل او محتمل به نظر میرسید، لذا انگلیس ها در مورد جانشین احتمالی او دچار نگرانی بودند؛ نه از نصرالله خان نائب السلطنه رضایت خاطر داشتند و نه از شهزاده امان الله خان عین الدوله و می بایست از بین این دو یکی را که احتمالاً کمتر برای شان دردسر ساز بود، انتخاب میکردند و او جز نصرالله خان نائب السلطنه کسی دیگر نبود. انگلیس ها که از همان اول ب فکر آن بودند تا بجای سلاله امیر دوست محمد خان، سلاله سلطان محمد خان طلائی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود، در افغانستان به سلطنت برسانند و برای اینکار آنها از مدتها قبل بر محمد نادرخان سرمایه گذاری کرده بودند، در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نائب السلطنه داخل عمل ساختند، طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت، قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیرحبیب الله خان را اطرافیان متوجه خطر از جانب امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور دارالسلطنه کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. از این معلوم میشود که با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را نیز دستگیر و از میان بردارند و آنوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطة اقتدار سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش قرار میگرفت (والله اعلم).

اگر کسانی با دلائل مرحوم فرهنگ بذل توجه دارند، باید جانب دیگر قضیه را که فوقاً بیان شد، نیز از نظر دور نداشته باشند. به همین دلیل است که گزارشات مفصل مؤرخ شهیرملاء فیض محمد کاتب در کتاب "سراج التواریخ" میتواند برمسائل این قتل مرموز روشنی اندازد و اتهام وارده قتل امیر حبیب الله خان شهید را از گردن شهزاده امان الله خان و مادرش علیا حضرت بردارد و به کسان دیگر رویت و رجعت دهد.

شرح قتل امیر در "سراج التواریخ":

باید اذعان دارم که پس از مطالعه دقیق قسمت اخیر جلد چهارم کتاب مستطاب "سراج التواریخ" به این نظر رسیدم که درباره رویداد شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت هیچ کسی مثل زنده یاد ملاء فیض محمد کاتب مطالبی به تفصیل و ذکر جزئیات ننوشته است. او در جلد چهارم - بخش سوم آن کتاب بیش از یک صد صفحه گزارش را با ذکر تاریخ، حتی ساعات وقوع رویدادها و نام اشخاص طوری به قید قلم آورده که خواننده را مثل یک شاهد زنده در جریان حوادث قرار میدهد. خصوصیت بارز نوشته های مرحوم ملاء فیض محمد کاتب به حیث یک "واقعہ نگار" در گزارش واقعی رویدادها است، نه در تحلیل واقعات و نتیجه گیری از آنها. او آنچه را به حیث محرر رسمی وقایع از بزرگان شنیده و یا شخصاً دیده و شاهد بوده، در "سراج التواریخ" نوشته است که این کتاب چند جلدی و قطور برای محققان و تحلیلگران مسائل تاریخ معاصر کشور یک مأخذ بسیار دقیق، با ارزش و معتبر محسوب میگردد و امروز از برکت آثار همین شخصیت است که بر زوایای تاریک تاریخ معاصر ما روشنی انداخته میشود.

با این مرور مقدماتی اکنون می پردازم به اصل موضوع یعنی "اسرار نهفته در مورد شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین" که به استناد گزارشات و چشم دیدهای مستند علامه ملاء فیض محمد کاتب در جلد چهارم - بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" که از صفحه 620 تا 714 به نشر رسیده است.

در این مبحث فیض محمد کاتب گزارش تفصیلی و روز به روز و لحظه به لحظه جریان قتل امیر حبیب الله خان و تصویر سردرگمی ها، فرصت جوئیها و توطئه ها و عکس العمل های همراهان امیر و خانواده او از جمله نائب السلطنه نصرالله خان و معین السلطنه عنایت الله خان تا به امارت شش روزه نصرالله خان و بی توجهی او به پیکر امیر شهید و حرمت نداشتن او برای جستجوی قاتل یا قاتلان احتمالی از سوی افسران و افراد اردو و دستگیری همه افراد خانواده صاحبان به اتهام دست داشتن در حادثه، سخنان تهمت آلود نصرالله خان در مورد امیر شهید، قیام عساکر علیه نصرالله خان و حامیان او، نوشتن نامه، پیشنهادات مستوفی الممالک برای مقابله با امان الله خان، بیعت کابلیان به امان الله خان و اعلام سلطنت او در کابل، بسته شدن راههای جلال آباد، دفن امیر شهید در میدان گلف جلال آباد، پایان کار سردار نصرالله خان و زندانی شدنش در کابل تا هنگام مرگ و دیگر موضوعات، همه و همه از جمله مباحث مهمی اند که با طرز شیوا و دقیق و با ذکر تاریخ و محل به مهارت و سلاست بقلم علامه کاتب نوشته شده است که خواننده را زیر تأثیر میگیرد که گوئی صحنه را به چشم و سر مشاهده میکند. باید گفت که در این مقاله که به سلسله در چندین قسمت متواتر در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین اقبال نشر خواهد یافت، کوشش میگردد تا با اقتباس قسمت های مهم متن کتاب به تحلیل مطالب آن البته با اختصار پرداخته شود.

قابل ذکر است: هرآنچه در بین براکت [...] آمده، از این قلم میباشد که بعضاً حاوی تبصره های کوتاه بغرض جلب دقت خوانندگان عزیز ارقام یافته است. همچنان در شیوه تحریر زنده یاد فیض محمد کاتب طبق معمول آنوقت مطالب پیهم نوشته شده و کمتر به مجزا ساختن موضوعات در قید پراگرافها پرداخته شده که این شیوه از یکطرف برطوالت جملات بطور پیهم می افزاید و از درک اهمیت مسائل می کاهد و از طرف دیگر متن را یکنواخت و تاحدی خسته کن می سازد. لذا کوشیده ام تا مطالب را با گذاشتن بین «ناخنک» ها و ذکر صفحه کتاب تا حدی به شکل پراگرافها ارائه دارم که

البته هیچ تغییری با متن اصلی ندارد. علاوه بر موارد سعی میکنم از تکرار مطالب غیرمهم و ذکر جزئیات صرف نظر کنم و بیشتر توجه را به ذکر اهم موضوعات معطوف دارم. در اخیر این نوشته که شامل چندین قسمت خواهد بود، به جمع بندی قسمت های مربوطه و نتیجه گیری کلی از آن انشاءالله و تعالی خواهم پرداخت.

(ادامه در قسمت چهارم: شرح قتل امیر در "سراج التواریخ")

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ